

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رسالت فراموش شده‌ی علما؛ از محاسبه‌ی سلطان تا مشروعیت‌بخشی به نظام‌ها!

(ترجمه)

جایگاه علما در اسلام جایگاه تشریفاتی یا نمادین نیست، بلکه مسئولیت شرعی است که مستقیماً با حفظ دین و رسیدگی به امور امت پیوند دارد. عالم در نگاه اسلام یک کارمند دینی یا چهره‌ای صرفاً مذهبی نیست، بلکه حامل احکام شرع، تبیین‌کننده‌ی آن، ناظر و حساب‌خواه از حاکم در صورت انحراف و راهنمای امت به سوی حق است. از همین رو، موقعیت علما در هر سرزمین اسلامی آیینۀ ماهیت نظام حاکم آن است؛ این‌که آیا نظامی است که در برابر شرع سر تسلیم دارد و نظارت و پاسخ‌گویی را می‌پذیرد یا ساختار سیاسی که دین را تنها به‌عنوان پوششی برای توجیه سیاست‌های خود به کار می‌گیرد.

اصل در اسلام آن است که حاکمیت از آن شرع باشد، حاکم مقید به احکام الله سبحانه و تعالی باشد و امت مأمور به حساب‌گیری از حاکم باشد. علما در صف نخست این مسئولیت قرار دارند، زیرا آنان بیش از دیگران توانایی تبیین حکم شرعی و آشکار ساختن موارد انحراف را دارند. از همین رو، وظیفه‌ی آنان تأیید و توجیه سلطان نیست، بلکه بیان حلال و حرام و اظهار حق بدون ترس و بدون ملاحظه‌کاری است. تاریخ امت اسلامی نیز گواه علمایی است که در برابر حاکمان ایستادند، زمانی که آنان از شرع منحرف شدند و نپذیرفتند که علم‌شان به ابزاری برای توجیه قدرت تبدیل گردد.

اما انحراف خطرناک زمانی آغاز می‌شود که مفهوم «عالم» از محتوای شرعی آن تهی گردد و به جزئی از ساختار نظام سیاسی حاکم تبدیل شود؛ به‌گونه‌ای که نقش او دیگر بیان حکم الله سبحانه و تعالی نباشد، بلکه اعطای مشروعیت به تصمیم‌هایی گردد که اساساً از احکام اسلام سرچشمه نگرفته‌اند. در چنین وضعیتی، مشکل تنها در افراد نیست، بلکه در چارچوب سیاسی ای است که قانون‌گذاری را به دست بشر می‌سپارد و سپس برخی از منسوبان به علم را فرا می‌خواند تا بر تصمیم‌های قدرت، پوشش و رنگ دینی ببخشند.

مشکل در واقعیت امروز مسلمانان تنها کوتاهی برخی علما نیست، بلکه نبود دولتی است که عقیده را اساس قانون اساسی و احکام خود قرار دهد. در سایه نظام‌هایی که بر قوانین بشری استوارند و قانون‌گذاری را از وحی جدا کرده‌اند، فضای عمل عالم از همان آغاز در چارچوبی محدود می‌شود که اساساً بر اسلام استوار نیست. در چنین شرایطی، غالباً از عالم خواسته می‌شود که نصوص شرعی را با واقعیت تحمیل‌شده سازگار کند، نه این‌که حکم شرعی را بیان نماید که باید واقعیت بر اساس آن تنظیم گردد.

تفاوت اساسی میان عالمی که در سایه دولتی زندگی می‌کند که اسلام را تطبیق می‌نماید و عالمی که در چارچوب نظامی زندگی می‌کند که اسلام را تطبیق نمی‌کند، بسیار عمیق است. در حالت نخست، وظیفه عالم بیان احکام شرعی و محاسبه‌ی کسانی است که در اجرای آن کوتاهی می‌کنند؛ اما در حالت دوم، عالم به‌تدریج به بخشی از دستگاه توجیه تبدیل می‌شود. در حالت اول، رابطه میان عالم و حاکم، رابطه نصیحت، روشنگری و محاسبه در چارچوب شرع است؛ ولی در حالت دوم، این رابطه به رابطه استخدام و بهره‌برداری تبدیل می‌شود، به‌گونه‌ای که نصوص شرعی برای توجیه واقعیتی به کار گرفته می‌شوند که اساساً بر همان نصوص استوار نیست.

از خطرناک‌ترین پیامدهای این انحراف، تخریب و سردرگمی آگاهی امت است. زمانی که مردم فتواهایی می‌شنوند که اموری را مجاز می‌شمارد که آنان با فطرت سالم خود آن را باطل یا ظلم می‌دانند، یا سیاست‌هایی را توجیه می‌کند که وابستگی سیاسی و اقتصادی را تداوم می‌بخشد، درک آنان دچار اختلاط می‌شود و یقین‌شان نسبت به روشنی و عدالت شریعت سست می‌گردد. در این وضعیت، تنها یک حکم جزئی از میان نمی‌رود، بلکه تصور کلی از جایگاه اسلام در زندگی و نقش آن در تنظیم امور جامعه نیز متزلزل می‌شود.

وظیفه علما در اسلام، پاسداری از مفاهیم اسلامی در برابر تحریف و دگرگونی است. آنان اند که بیان می‌کنند حکم کردن به آنچه الله سبحانه و تعالی نازل کرده، یک فرض است. وحدت امت زیر رهبری یک امام، یک فریضه است. محاسبه حاکم، یک واجب است و ظلم حتی اگر از بلندترین مقام صادر شود، حرام است. پس اگر علما در برابر این اصول سکوت کنند، یا آن‌ها را به مسائل درجه‌دوم تقلیل دهند، آگاهانه یا نا آگاهانه در تثبیت و اقعیتی سهیم می‌شوند که با اسلام در تضاد است.

همچنان، نزدیکی عالم به حق، با میزان نزدیکی او به حلقه‌های قدرت سنجیده نمی‌شود، بلکه با اندازه پایبندی او به دلیل شرعی سنجیده می‌شود. معیار در اسلام، رضایت سلطان نیست، بلکه موافقت با کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم است. علما در دوران‌های اقتدار امت، جایگاه خود را نه از ادغام در ساختار دولت، بلکه از عدالت در بیان حکم شرعی و از شجاعت شان در گفتن حق به دست می‌آوردند؛ زیرا در راه الله سبحانه و تعالی از سرزنش هیچ سرزنش‌گری هراس نداشتند.

با این همه، این موضوع نباید به‌گونه‌ای فهمیده شود که دعوت به تقابل شخصی است، بلکه مقصود تنظیم این رابطه بر اساس ضوابط شرع است. عالم مأمور است که نصیحت کند، امر به معروف و نهی از منکر نماید و در راه بیان حق بر اذیت و سختی صبر پیشه کند. همچنان امت مأمور است که میان علمای ربانی که حق را آشکارا بیان می‌کنند و کسانی که حق را برای سازگار ساختن با واقعیت تحریف و توجیه می‌کنند، تمایز قائل شود.

نهضت حقیقی امت نه با کثرت خطابه‌ها تحقق می‌یابد و نه با وجود و تعدد نهادهای دینی؛ بلکه با بازگشت رابطه درست میان علم و حاکمیت تحقق پیدا می‌کند، به‌گونه‌ای که اسلام با عقیده و احکامش مرجع اصلی داوری باشد و علما پاسداران این اصل باشند، نه گواهان دروغین بر ضد آن و هنگامی که دولتی برپا شود که حاکمیت را واقعاً از آن شرع قرار دهد، نقش علما به گونه طبیعی در بیان احکام و رهنمایی امت تحقق می‌یابد، به‌دور از فشارهای توجیه و تطبیق اجباری با واقعیت.

علما یا سپر حفاظتی امت می‌شوند که آگاهی آن را حفظ کرده و مسیرش را بر اساس اسلام تنظیم می‌کنند و یا اگر در نظامی ادغام شوند که بر اساس اسلام حکم نمی‌کند، به عامل سردرگمی تبدیل می‌گردند که اعتماد مردم به دین‌شان را تضعیف می‌کند. میان این دو راه، جایگاه و تأثیر آنان در تاریخ تعیین می‌شود. امت امروز بیش از هر زمان دیگر به علمی نیاز دارد که حکم شرعی را همان‌گونه که هست بیان کند، سیاست را دوباره به وحی پیوند دهد و تأکید نماید که اسلام تنها موعظه‌ای جدا از زندگی نیست، بلکه شیوه زیست و نظام کامل حیات است که بدون آن، زندگی امت به درستی استوار نمی‌گردد.

نویسنده: سعید فضل

مترجم: پارسا امیدی